

وطن

ابر سیاهی می بینم
طوفانی در راه است

بادبانها را بکشید
طنابها را محکم کنید
طوفانی میرسد

ابرها خبرش را آورده اند
من زبانشان را می دانم
پرنده ها خبر می دهند
من زبان پرندگان را می دانم
طوفانی در راه است

من طوفان را می شناسم
در طوفان بدنیا آمده ام
در تلاطم
در زمستان چشم گشوده ام
به هنگام زوزه کشیدن گرگها
و آواز خواندن جغدها
من با طوفان آشنایم
خود دیده ام
پاره پاره کردن گله های گوسفندان را
آرواره های لاشخوران مرده خوار را
می شناسم
بوی تعفن لاشه های بر زمین مانده را
می شناسم
گرگهای انسان نما را
خود دیده ام
طوفانی در راه است

دوستان!
گله های لاشخور به آواز جغد پیر به مهمانی خون دعوت شده اند
برای کشتاری دگر
برای پاره پاره کردن نسلی دگر
برای جاری ساختن خونهای دگر

من دیده ام
رها کردن اجساد نیمه جان بر سنگفرش خیابانها را
برای ستایش ترس
برای پرستش وحشت
برای گرفتن انتقام
من شهادت می دهم
به خون عزیزترینهای این وطن
شاهد گرفتن جان پدري بوده ام
بجای فرزند
من شنیده ام
فریادهای بی صدایی را که در گلو خفه شده اند
طوفانی در راه است

زدانی که نقاب بر چهره زده اند
منتظرند که تاریکی فرا رسد
من تاراج شدن شهر را دیده ام
حمله مغولان را از یاد نبرده ام
به آتش کشیده شدن تخت جمشید را دیده ام
ناله مادران زجر کشیده زیر سم اسبان عرب را شنیده ام
من فروش دختران باکره وطن را در بازار بردگان اعراب دیده ام
من بر خاک کردن زنان وطنم را در سیاهی چادر دیده ام
من سنگسار شدن عشق را در وطن دیده ام
می دانم

چطور مادری با عفاف شکم گرسنه فرزندش را سیر می کند
و پدري با عرق جبین خودکشی میکند
طوفانی در راه است

بادبانها را بکشید
طنابها را محکم کنید

3/01/2008